

فصل چهارم

سوسیالیزم ممکن

پایان دوران مستبدان، ولو "روشن بین" آنها

برای دستیابی به این اهداف باید به سلطه گروههای مالی و صنعتی بر ملت پایان داد و این نیازمند ملی شدن و ناسیونالیزه کردن است. باید روی این نکته تکیه کرد که ملی بودن وسایل بزرگ تولید و مبادله یک ضرورت است. اما تجربه ملی شدنها نشان میدهد که این امر نمیتواند یک هدف فی نفسه محسوب شود. ملی شدن یک وسیله است. به همین دلیل به نظر ما شکل دولتی تنها شکل مالکیت در سوسیالیزم نیست. ما نقش لازم مالکیتهای کوچک و متوسط صنعتی، دهقانی و بازرگانی را میپذیریم. این پذیرش هم به معنای آن نیست که حکم اعدام این شکل از مالکیت را از قبل صادر کرده باشیم و فعلاً متهم را تا زمان اجرای حکم آزاد بگذاریم. مسأله آن نیز نیست که تصور کنیم که تمرکز یا اجتماعی کردن بخش کوچک و متوسط خصوصی از نظر اقتصادی نابخردانه است. ما تناقضی میان وجود مالکیتهای کوچک و متوسط با سوسیالیزم به نحوی که آن را درک میکنیم نمیبینیم.

کلیتویزاسیون یا گلکتیو را نمیتوان یک فورمول جادویی تصور کرد که قادر به حل همه مسایل میباشد. تجربه کشورهای سوسیالیستی اروپا این واقعیت را نشان میدهد. سوسیالیزم خودگردان، سوسیالیزم سربازخانه یی نیست و با هرگونه تلاش برای یکسانسازی بیگانه است. ملی شدن هم به معنای دولتی شدن و سپس حفظ و تحمیل همان معیارهای تحمیلی سودآوری سرمایه داری نیست. این واقعیت را ما از جمله در فرانسه آشکارا میبینیم که چگونه بسیاری از موسسه های ملی شده به گاو صد من شیرده بخش خصوصی تبدیل شده اند و به وسیله تجدید ساختار سرمایه داری درآمده اند. ملی شدن یکی از وسایل ضرور برای حرکت در سمت یک اقتصاد مختلط نوین است. اقتصادی که در آن بخش عمومی گسترش یافته، دموکراتیزه شده و در رابطه تنگاتنگ با یک بخش وسیع خصوصی قرار دارد. اقتصادی که در آن مالکیت خصوصی و دیگر اشکال مالکیت تضمین شود و به تولید ثروت و جلوگیری از تباهی سرمایه ملی به طور منظم مساعدت گردد.

هم اکنون دستاوردهای مترقی بخش خدماتهای عمومی و دولتی، به زبان کارکنان و کارایی این خدماتهای منظم‌اً مورد دستبرد و تجاوز قرار دارد. اسرافکاریهای دستگاه بوروکراتیک و مدیریت دولتی غیردموکراتیک، بخش دولتی و ملی شده را به شدت تضعیف کرده است. معیارهای سودآوری مالی سرمایه داری به بخش عمومی نیز تحمیل شده است، در حالی که هدف بخش عمومی و ملی شده رفع نیازهاست و نه سودآوری. بدین ترتیب اقتصاد مختلط دولتی - خصوصی هرروز بیش از پیش تحت سلطه بخش خصوصی قرار میگیرد. ما معتقدیم که باید این روند را متوقف و معکوس ساخت و در سمت اقتصادی مختلط گام برداشت که در آن بخش عمومی نقش موتور محرکه یک رشد نوین را ایفا کند. رشدی که پاسخگوی نیازهای امروزین ما باشد و اصول برابری و همبسته گی پایه آن قرار گیرد. اقتصاد مختلطی که مطالبات کارگران و کارکنان را در نظر گرفته و به تکامل مهارتها، حقوق و ابتکارهای آنها یاری رساند.

اگر چارچوب ملی شدن این گونه و با این اهداف باشد میتوان به ضرورت همکاریهای ملی و بین المللی و تعمیق آن در همه عرصه ها پاسخ گفت. ما اکنون پیش از هرزمان دیگری به این همکاریها نیاز داریم. اما حرکت در جهت همکاری را نمیتوان ادغام هرچه بیشتر در نظام تقسیم کار بین المللی دانست، نظامی که بزرگترین دولتهای سرمایه داری و گروههای چندملیتی در چارچوب منافع و رقابتهای خود به آن شکل داده اند. شکوفایی و رشد ملتها در سطح جهان نیازمند آن است که همه خلقها از یک همکاری بین المللی، بدون تبعیض و سلطه بهره مند شوند. تجربه نشان داده است که اگر برای بقا باید همکاری کرد، برای همکاری نیز لازم است که به بقا ادامه داد. بنابر این باید همکاری را بر اساس منافع متقابل همه خلقها، صرف نظر از شمال، جنوب و یا شرق سازمان داد و همکاری علمی، فنی، صنعتی، کشاورزی، مالی، تجاری و فرهنگی را به منظور تقویت امکانهای مثبت و ملی هر یک از ملتها گسترش بخشید.

چنانکه میبینیم، همه شرایط حکم میکند، که خلقها به مبارزه با استراتیژی سرمایه داری برخیزند. این استراتیژی میکوشد سرمایه ها را مجدداً سازماندهی کرده و با حمله به هویت هرملت، نیروی کار را در مقیاس بین المللی به رقابت بکشاند: رقابت درون ملتهای اروپایی، رقابت میان ملتهای اروپایی با جهان سوم و حتی میان خود جهان سوم. همه نشانههای موجود از ضرورت برقراری یک نظم نوین اقتصادی و سیاسی بین المللی حکایت دارند. نظمی که بتواند دشواریهای عظیم مشترکی را که در برابر بشریت قرار گرفته است حل کند. دشواریهایی نظیر فقر، گرسنه گی، مسأله انرژی و مواد اولیه، افزایش جمعیت و غیره. برای حل این مشکلاتی خلقها نمیتوانند به اقدامهای مداخله جویانه دولتهای امپریالیستی، یا نهادهای بین المللی تحت سلطه آنها تسلیم شوند. برای حل آنها اقدام آزادانه جامعه بین المللی لازم است.

اروپا به شرط آنکه استقلال خود را حفظ کند، میتواند و باید در این روند نقش مثبتی بر عهده گیرد. برای کشورهای اروپایی، گسترش همکاریهای متقابلاً سودمند به منظور مقابله با وزنهٔ هژمونی تکنولوژی امریکایی و جاپانی و آغاز گفتگو و همکاری ثمربخش با کشورهای جهان سوم سودمند است. فرو رفتن کشورهای "جنوب" در محرومیت هرچه بیشتر و دگرگونیهای اروپای مرکزی و خاوری به این ضرورت حدت بیشتری میبخشد.

دموکراسی خود گردان،

گسترده گی و پیچیده گی دشواریهایی که باید با آن رو به رو گردید و عظمت موانعی که باید از سر راه برداشته شوند، مسألهٔ دموکراسی و قدرت را به شکلی عمیقاً نوین در برابر ما مطرح ساخته است. **دوران مستبدان، ولو "روشن بین"** برای همیشه پایان یافته است و دولتها، حتی اگر برخلاف دولتهای کنونی، دارای حسن نیت هم باشند، به تنهایی قادر نخواهند بود با چالشها و دشواریهای دوران ما دست و پنجه نرم کنند.

محصور کردن خواستها و نیازهای دموکراتیک دوران ما در مفاهیم حقوق بشر و حاکمیت ملی و بیانیه های دوصد سال پیش جز کوه بینه چیز دیگری نیست. دموکراسی مورد نظر کمونیستها را نیز پذیرش این مفاهیم تعبیر کردن، به معنی کوچک کردن دامنه نوسازیهای استراتژیکیست که کمونیستها در مشی خود به عمل آورده اند. ما معتقدیم که به کارگیری تکنولوژیهای نوین در خدمت جامعه مستلزم مداخلهٔ فعال کارگران و شهروندان است. فراتر از این، تحول جامعه نیازمند تضمین آزادیها و حقوق دموکراتیک و گسترش این حقوق و آزادیها به اشکال نوین خودگردانی و عقب راندن انحصار کنونی قدرت است. انحصاری که دسترسی به مسؤولیتهای مدیریت را برای طبقهٔ کارگر ممنوع ساخته است. به همین دلیل برنامهٔ کمونیستها جذب پیشرفته ترین دستاوردهای دموکراتیک کنونی و ضمناً پشت سر گذاشتن آنهاست.

مفاهیم حقوق بشر، دموکراسی نماینده گی، حاکمیت ملی که با انقلاب فرانسه فورمولبندی عام و جهانشمول یافتند، از نظر تاریخی یک پیشرفت واقعی تمدن محسوب میشوند. اما باید آنها را گسترش داد. این حقوق و اصول دموکراتیک عام برای خود دارای تاریخی هستند. این حقوق و اصول نی حاصل یک خرد تجریدیست و نی وحی و الهام این یا آن قشر و طبقهٔ اجتماعی. این حقوق به هیچ وجه اعطایی نبودند، بل که به وسیلهٔ مردم و در جریان مبارزهٔ آنها حاصل گردیده اند. "عام" بودن این اصول و حقوق دموکراتیک نی به معنای آن است که آنها برفراز زمان و مکان

قرارداشته و جنبه غیرتاریخی دارند و نی به معنای آن است که فاقد محتوای مشخص میباشند. این حقوق جنبه حقوق "طبیعی" و "فطری" نیز ندارند، چنانکه نقض خشن و مداوم آنها این واقعیت را به روشنی نشان میدهد.

تدوین و فورمولبندی حقوق دموکراتیک در جریان انقلاب فرانسه، نی اتمام کار، که آغاز کار بود و در طول زمان با پیشرفتها و دستاوردهای نوین هرچه غنی ترگشته است: حقوق کار، حق اعتصاب، حقوق سندیکایی، حق آموزش و بهداشت و فرهنگ، حقوق زنان و غیره.

بدین ترتیب، تدوین و اجرای حقوق دموکراتیک عام دهه ها به طول انجامیده است و هم چنان موضوع جنگ و مبارزه است. محافل حاکمه سرمایه داری نی تنها مروجان و پایه گذاران این حقوق و اصول دموکراتیک نبوده اند، بل که همواره از آنها مفهومی محدود ارایه داده اند. برعکس، این جنبش انقلابی بوده است که هرروز بیش از پیش مهر و نشان خود را بر این اصول و حقوق دموکراتیک بر جای نهاده است.

هیچ چیز، نی تاریخ دیروز و نی واقعتهای امروز، مویذ آن شیوه خودستایشگرانه یی نیست که محافل حاکمه کشورهای عمده امپریالیستی به اصطلاح "آزاد" در زمینه دموکراسی و حقوق بشر مدعی آن هستند. برای این که همه مردم و همه خلقها بتوانند از این حقوق دموکراتیک عام بهره مند شوند هنوز مبارزه یی طولانی لازم است.

در جهان، نقض ابتدایی ترین حقوق بشر در کشورهای جهان سوم، در واقع میوه نفرت انگیز تسلط کشورهای سرمایه داری بر آنهاست و به موج مهاجرت دامن میزند.

در خود کشورهای پیشرفته اروپایی نیز تلاش میشود فضای سیاسی روز به روز بیشتر بسته شود و به حقوق و آزادیهای بنیادین لطمه وارد می آید. امکانهای عملی شهروندان برای کسب اطلاعات و مداخله آنها در امور هرروز محدودتر میشود.

در شرایط کنونی، ضمن مبارزه برای دفاع از آزادیها، باید مسأله دموکراسی را در تمام ابعاد امروزمین آن مطرح کرد و این مسأله در مرکز و قلب نوسازی استراتژیک کمونیستها قرار گرفته است. مسأله دیگر تنها دفاع و تضمین دستاوردهای دموکراتیک نیست، بل که گسترش این دستاوردها و غنی ساختن آنها به شکلیست که همه گان از آن به طور واقعی برخوردار شوند. آزادی و دموکراسی، آن دموکراسی که پاسخگوی نیازهای دوران معاصر باشد بدین طریق هدف و

وسیله، دستیابی به "سوسیالیسم خودگردان" میشود. این اندیشه کلیدی بود که در زمان خود، کنار گذاشتن "دیکتاتوری پرولتاریا" را توجیه کرد و از آن پس نیز غنای بیشتری یافته است.

به نظر ما، «خودگردانی» آن شکل برتر دموکراسیست که برخلاف انحصار سرمایه داری مدیریت، دسترسی واقعی همه گان به قدرت، برخورداری از اطلاعات، پیشنهادهای، مسؤولیت و تصمیمگیری را ممکن میسازد. آزادی تنها به معنای حق اعتراض نیست. آن را نباید با سیاست "به من مربوط نیست" مخلوط کرد، سیاستی که در واقع منطبق با "رقابت" است و در نتیجه به نفع قویترینها تمام میشود. ما از آزادی مفهومی عمیقتر و عالیتر داریم که بر اساس آن هرکس باید بتواند و امکان آن را بیابد که خود را تحقق بخشد و به طور کامل تحقق بخشد و آزادی وجود نخواهد داشت، اگر همه انسانها این آزادی را نداشته باشند.

بنابر این دموکراسی را نمیتوان تنها در شکل حق داشتن نماینده یا پارلمانی آن محدود کرد. مسأله آن است که از فاصله رو به گسترش میان مردم و نهادهای تصمیمگیری کاسته شود. این نیاز از کارخانه و مؤسسه های آغاز میشود و در همه سطوح و به همه عرصه ها گسترش مییابد. این دموکراسی مستلزم مفهومی از دولت و سیاست است که حاکمیت را بر اساس حق انتخاب مردم، اما در سمت پایان دادن به واگذاری قدرت تعریف کرده و مفهومی نیرومند از شهروند، از کارخانه تا ملت را در بر گیرد.

چالشهای دوران کنونی نی تنها وجود کارگران ماهرتر و آموزش دیده تر را ایجاب میکنند، بل که مستلزم وجود کارگرنیست که بتواند در همه عرصه ها مداخله کنند، مستلزم وجود شهروندانی نی فقط آگاه تر و با فرهنگ تر بل که شهروندانی فعالتر است. بدون این فعالیت و بدون این مداخله، پیشرفت تکنولوژیها و نظامهای نوین روز به روز بیشتر ناممکن است.

این همان چالشی بود که کشورهای سوسیالیست سابق بر سر آن متوقف شدند و امروز کشورهای سرمایه داری بزرگ ناتوان از پاسخگویی به آن هستند و برعکس در سمت تشدید انحصار اطلاعات و مدیریت و جلوگیری از مداخله شهروندان حرکت میکنند.

www.ayenda.org